

مفهوم انسان شناسانه فضا نظریه اتو فردریش بالنو در باب مفهوم انسان شناختی فضا

نویسنده: دکتر نولد اگنتر
ترجمه و تخلص: مونا کعبیان

«زندگی اساساً به معنای سکونت گزیدن است.»
«جهان یک آشیانه است.»

پذیر شده‌اند اما برای ما امروز این اندیشه آنقدر بدیهی به نظر می‌رسد که غیر ممکن است تصور کنیم که زمانی غیر از این بوده است. کتاب ا. اف. بالنو «انسان و فضا» این دیدگاه جدید را به وسیله روبرو کردن مفاهیم ریاضی فضا با ابعاد انسان شناختی فضا شکل می‌دهد. اگر این نظریه انسان شناختی در مورد فضا در مقیاس وسیع به کار برده می‌شد، یعنی در [مطالعات] پیش از تاریخ، تاریخ و نژاد شناسی و یا به طور کلی در علوم انسانی، آنگاه «علوم عقلی» (بشری) که در طول قرن‌ها در گستره جهانی جمع آوری شده اند باید بازبینی می‌شدند. در یک روش شناسی علمی، مسأله قطعی اینست که اگر در نظر بالنو، فضا در مفهوم اولیه‌اش دیگر نمی‌تواند به عنوان یک بیکرانه تهمی تصور شود، ولی به‌عنوان یک جایگاه

پیش‌گفتار

دنایای مدرن ما هرچه می‌گوید یا انجام می‌دهد، اساساً بر پایه ایده فضای به طور همگن گسترش یافته است. این جهان از جایی که ما قرار داریم به سوی بی‌نهایت بسط می‌یابد. این گسترش در مقیاسی بسیار وسیع انجام گرفته است به طوری که سالها طول می‌کشد تا نور ستاره‌ای تازه متولد شده به ما برسد. امروز این آگاهی نسبت به وجود جهانی با عظمت که زمین ما که [در نظر ما] بسیار بزرگ است در آن تنها یک کره کوچک مینیاتوری به شمار می‌آید، احساس روزمره ما را نسبت به فضا از جهات مختلف متأثر ساخته است. با اینکه این تصور از فضا قدیمی نیست و نتیجه کشفیات متعددی است که تنها با وجود تجهیزات مدرن امکان

بر مطالعات ژان پیازه روی مفهوم فضا در نظر کودک (ادراک وجوه رشد شناختی فضا)، متکی بود، و در وجه اجتماعی-فرهنگی خود (مسائل فلسفی-زیستی ادراک فضا)، از بسیار مطالعات پیش از خود الهام گرفته بود. به وضوح افرادی نظیر مورخ تاریخ مذاهب میرچا الیاده، مورخ تاریخ هنر داگبرت فری، و فیلسوف پدیدار شناس اتو فردریش بالنو، به عنوان محرکان پیشروی او مطرح بودند.

جایگزین پیشنهادی نوربرگ-شولتز برای مفهوم قدیمی فضا هیچگونه تأثیری واقعی بر طراحی معماری نداشت، مخصوصاً به دلایل ذیل: او نتایج کارهای خود را به طور دلبخواه برای پشتیبانی ایده خود در مورد فضای معماری به کار برد. و دوم اینکه، مبحث در نتیجه لفاظیهای پست مدرن دچار ابهام شد.

در این زمینه، کتاب بالنو (Mensch und Raum)، انسان و فضا (۱۹۶۳) مهمترین هاست. کتاب او احتمالاً اولین جایی است که به بررسی «انسان شناسی فضا» به طور جامع و فراگیر در روابط نژادشناختی و بین فرهنگی پرداخته است. کتاب آشکارا فضای متافیزیکی و گسترش یافته از نظر گیتی شناختی را در مرتبه دوم جای داده و به ترتیب یابی فضا آنگونه که در زیستگاه‌های بشر بسط یافته جایگاه اصلی را داده است. به علاوه، بالنو انسان و نیازهای

انسانی و اکولوژیکی [می‌تواند] چیزی که امروزه به صورت فضای همگن در فیزیک می‌شناسیم تلقی گردد. آنگاه فضا اساساً چندگانه و از نظر کیفی محدود به محیط بشری، می‌شود. اکنون از دیدگاه انسان شناختی ساختار آن می‌تواند به طور کلی و استنتاجی به شکلی کاملاً مرتبط با تجارب و رفتارهای بشری، بررسی گردد. اصطلاحات و روابط متافیزیکی بنیادین و فراگیر عملاً وارد حوزه بشر، فرهنگ سنتی ملموس او می‌شوند. بدین ترتیب بالنو نه تنها به طور فردی بلکه به طور علمی یک دگرگونی ایجاد می‌کند. در دیدگاه توماس کانوس [Kuhnos]، او یک الگوی تازه معرفی می‌کند که در هر حال خود را تنها در این یا آن شاخه این یا آن انتظام بازنمایی نخواهد کرد. بلکه فراتر از آن، در این حالت از نظریه بالنو درباره مفهوم انسان شناختی فضا، ما با یک الگو مواجهیم که «درخت آگاهی» علوم مدرن ما را سراسر دیگرگون خواهد ساخت.

مقدمه

فضا هنوز هم یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ انسان و یک اصل در هر نوع بحث معمارانه است، خواه در زمینه عملی طراحی معماری و یا در تحقیقات معماری. در سال ۱۹۷۱، کریستین نوربرگ-شولتز (هستی، فضا و معماری) ایده خود را در مورد «فضای وجودی» ارائه داد، که

مرکز و اساس مسائل فلسفی بحث به میان آورده‌اند. حالتهای فضایی وجود انسان در پس‌زمینه باقی مانده است. برخی مطالعات که در سالهای دهه شصت انجام شدند بر فضا به آن شکلی که در قالب آسیب‌شناسی روانی و روانشناسی تجربه می‌گردد متمرکز بودند. بنابراین، بالنو، از نظر فلسفی مطالعات خود را در قالب گسترده‌تری مرتبط با هایدگر، گراف دورکهایم، مینکووسکی، اشتراوس، لاسن، بوتندیک، بشلار و _ از طرفی دیگر - با فلسفه فرمهای نمادین کاسیرر جای داد.

روش‌شناسی بالنو به روش‌شناسی پدیدار شناسانه ارتباط نزدیکی دارد. همانطور که اصطلاح «پدیدار شناسی» بیان می‌دارد، این علم درباره تفسیر پدیده است، با این نظر که در نتیجه اندیشه reflection شیء مورد مطالعه جوهره ناب خود را بروز خواهد داد. و در واقع، بالنو، به وسیله تفسیر فضا با رابطه نزدیک با رفتار انسان و موقعیتهای محیطی، به نظر می‌رسد ساختار اصلی فضا را کشف کرده است. این مسأله همچنین می‌تواند از نظر انسان شناختی نیز ارزشمند باشد.

در یک تضاد آشکار با مفهوم نوربرگ-شولتز، که تا اندازه‌ای ریشه در معماری خردگرایی متعارف دارد، دیدگاه بالنو عمیقاً انسانی و انسان‌گراست. در آن انسان و محیط بلافصل او را در

مکمل او را برای حرکت و آرامیدن را در مرکز مفهوم فضایی خود قرار می‌دهد. فضا با این معنا همگن می‌گردد همان طور که در بسیاری مشاهدات که از نزدیک با ساختمان در ارتباطند بیان می‌گردد. «اهمیت انسان شناختی خانه باید امروزه دوباره کشف شود» (۱۳۷:). اهمیت و جامعیت بنیادین بودن این دستاورد برای تحقیقات معماری غیر قابل انکار است.

با اینحال بالنو به شکل غیر قابل انتظاری، فردی کمتر شناخته شده، مخصوصاً در میان محققان معماری است. در مقایسه با مطالعات هایدگر در مورد فضا و ساختمان که عمیقاً و شدیداً مورد بحث قرار گرفته، کمتر از او نقل قول صورت گرفته است. توجهی درخور به تحقیقات سازمان یافته او مبدول نگردیده است. در مواردی، حتی در مطالعات و تحقیقات مرتبط از لحاظ مضمون که تأثیرات آنی او عیان است به او اشاره‌ای نشده است. در کل بیشتر اوقات از سهم انقلابی بالنو در مباحث مرتبط با فضا به راحتی چشم پوشی شده. متأسفانه، کتاب او به زبان انگلیسی یا فرانسه ترجمه نشده است.

روشها و منابع بالنو

بالنو انتخاب وجه هستی شناختی فلسفی فضا را بر اساس فلسفه معاصر خود توجیه می‌کند. برگسون، سیمل، هایدگر، سارتر، مرلو-پونتی و مینکووسکی، همگی از وجود انسان به عنوان

متافیزیکی او که با دیدگاه انسان‌گرایی خود بالنو به شدت مخالف است شکاک و مردد باقی می‌ماند.

کتاب ۵ فصل اصلی دارد با عنوانین: «مفصل بندی ابتدایی فضا»، «جهان پهناور»، «خانه و احساس امنیت»، «صور فضا»، «فضامندی زندگی انسان». در تلاش برای حفظ ساختار اصلی کتاب بالنو، ما، در ادامه، مهمترین اندیشه‌های او را به طور خلاصه بیان خواهیم کرد. هرچند این به سختی امکان پذیر است، زیرا، کتاب او سیصد صفحه دارد.

مفصل بندی ابتدایی فضا

بالنو در اولین فصل اصلی خود، از منابع گوناگونی بهره می‌برد تا نشان دهد، فضا در منشاء خود یک مفهوم نامحدود نیست، بلکه در مقابل، کمابیش آشکارا محدود و محصور، تعریف شده، ترجیحاً محیطی و بسیار وابسته به تاریخ سکونتگاه‌های بشر است.

تاریخچه

فضا نه همگن بلکه مفصل بندی شده [بند بند] است. ارسطو در کتاب چهارم از مجموعه «فیزیک» خود، اولین رساله در مورد فضا در سنت فکری مغرب زمین، در مباحثی گنج‌کننده به این موضوع اشاره کرده است. او «مفصل بندی فضا» را با ارتباط دادن آن با ۴ عنصر بنیادی (آتش، هوا، آب، خاک)، آموزش می‌دهد،

مرکز هر چیزی که تفسیر می‌کند قرار می‌دهد. بنابراین او می‌کوشد یک تنوع قابل توجه از بینشها را در تضاد با بی‌بضاعتی مفاهیم فضایی طراحی معماری معاصر ارائه دهد.

بالنو، آشکارا از ساختار زبان آلمانی الهام گرفته است. در تضاد با سنتهای خردگراتر نظیر زبانهای رومانتیک (خاصه زبان فرانسه) زبان آلمانی بسیاری از ریشه‌های خود را از دست نداده، بنابراین این زبان تعداد زیادی از اصطلاحاتی که به وضعیتهای اصیل فضا وابسته‌اند را حفظ کرده است، کلماتی که متضمن معانی بسیار متفاوتی نسبت به هم‌تایان رومانتیک خود هستند. (مثلاً "Platz" (Place)، مکان) در برابر "Ort"، "Stelle"، "Heim" و غیره). نتیجتاً، بخش مهم مباحث بالنو بر تاریخچه کلمات، زبان، و اندیشه‌ها آنگونه که در ادبیات بیان می‌گردند، استوار است. از این جهت به خصوص، ریشه‌شناسی می‌تواند یک منبع مهم برای تحقیق و جستجو در مفاهیم فضای انسانی و معماری باشد.

به‌علاوه، بالنو وسیعاً با مباحث فلسفی زمان خود سروکار دارد. در یک زمینه وسیعتر، او تاریخ فرهنگ، عمدتاً اروپایی، و تا حدی غیر اروپایی، و ریشه‌شناسی را نیز به کار می‌گیرد. تاریخ ساختاری مذهب میرچا الیاده، نقش قابل توجهی را ایفا می‌کند ولی بالنو همچنان در مورد تفاسیر

نزدیکی به سکونت، به محیط ترتیب یافته بشر دارند. بنابراین «Raum» با یک چیز قطعی یا غیر قطعی که عموماً وابسته اند به کار می رود، مثلاً، به عنوان موضوع عام اتاقهای یک خانه، به ساختمان. کاربرد آن با مکانهای در هوای آزاد سازگار نیست (مثلاً مکان ملاقات). بدون «چیز»، این کلمه به محیط انسانی نیز مرتبط می شود، به معنای فضایی برای حرکت بین چیزها یا مقصدها [مناظر]. فقط در مرحله دوم مفهوم «Raum» با معانی گسترده تر ظاهر می شود. (=Offene) «Raum»، دیدن، «Weltraum»، و غیره). به طور مشابهی موضوعات مرتبط همیشه برای اشیای محیط انسانی استعمال می شوند، مثلاً، «Ort» (لکه گذاری موضعی که اساساً برای نشان کردن چیزها به کار می رود، مثل پیکانها (که به عنوان نشانگرهای مکانی به کار می روند؟)، فرمهای طبیعی زمین مثل دماغه ها و ...) یا «Stelle» (اساساً به تعدادی از عملیات ساختمانی، اثاثیه منزل مرتبط است) یا «Fleck» (گستره افقی زمین، بازارگاه، غیره ...).

این تأکید به غایت متقاعد کننده بر سرچشمه های محیطی مفهوم فضا نتایج گسترده ای دارد، نه تنها برای تحقیقات معماری و نظریه های معماری، بلکه همچنین برای مفهوم کلی ما از انسان، تا آنجا که هستی

که هریک از این عناصر یک جهت گیری طبیعی را نشان می دهند، مثلاً، رو به بالا در مورد آتش و اشیای سبک، و رو به پایین با توجه به زمین و اشیای سنگین. بالنو تأکید می کند که این مفهوم ذاتاً با دیدگاه مدرن ما نسبت به فضا متفاوت است. یک جنبه گیج کننده دیگر در مفهوم ارسطویی وجود دارد: آنچه ما می توانیم به عنوان «فضا» ملاحظه کنیم (مکان (Topos)، «Ort» در آلمانی) به نظر می رسد نوعاً به صورت سلسله مراتبی از ابعاد محلی به ابعاد جهانی پیش رفته و بدین گونه وسعت را نشان می دهند، چیزی که بالنو با ظرف مقایسه می کند. نتیجه گیری: در دیدگاه ارسطو فضای ریاضی بی انتها نیست بلکه در نهایت حوزه وسعت خود به «روزنه ای محصور به گنبد آسمان» محدود می شود.

ریشه شناسی

به آن فضایی که از ابتدا محدود شده است در ریشه شناسی کلمه آلمانی «Raum» نیز اشاره شده است. گریم (Grimm) آن را مشتق شده از کلمه متناظر «Raumen» می داند، برای توضیح قسمتی از بیابان به وسیله نیروی سکونت، برای بر پا کردن مسکن. بالنو این نکته را به تفصیل شرح می دهد، با نمونه ها و مثالهای متعددی از کاربردهای روزانه موضوعات مربوط، یا نشان دادن اینکه ریشه های کلمه بستگی

توضیح می‌دهد و آنها را به عنوان مراجع اصلی درون یک سامانه ذهنی از جهت یابی فرض می‌کند. این چیزی است که او «مرکز» فضا می‌خواند. «اگر ما از آپارتمان خود به یک آپارتمان جدید نقل مکان کنیم، تمام دنیای ما مجدداً به شکل تازه‌ای سازماندهی می‌شود» (ص ۵۸).

سلسله مراتب فضایی و اجتماعی نشانگرهای مرکز

این مفهوم بنیادی سپس به ارتباط سه گانه بین فرد، جامعه و سامانه‌های سلسله مراتبی نشانگرها مثل نقاط مرکزی (مسکن، کلیسا، بازار، مرکز شهر و شهر و ایالت) گسترش می‌یابد. در این سامانه، بالنو ایده‌های باستانی را که چنین نقاط ثابت نشانگری را تفسیر می‌کنند، توضیح می‌دهد: «مرکز جهان» یا «Axis Mundi». او همچنین نمادهای مجسم متعددی را در فرهنگهای متعدد به چنین نقاط ثابت مرکزی ربط می‌دهد (جرزها، کاخها، مکانهای مقدس، کوهستانهای مقدس). به پیروی از هابرلند (Haberland) («مفاهیم فضایی جوامع طبیعی» ۱۹۵۷)، و برونر (Brunner) («ملاحظه فضا در مصر باستان» ۱۹۵۷)، او تجلیات این نوع را به طور دوگانه ای براساس تنش بین فضای مسکون و بی‌نظمی محیط توضیح می‌دهد، و آنها را (به شکل کاملاً

شناسی ما، متافیزیک ما بر نظام اولیه عالم هستی استوار است.

عناصر جهت بندی و محوریت

قسمت بعدی کتاب بالنو به عناصر جهت بندی فضا می‌پردازد. اینجا نیز، او به طور ناهمگن سامانه‌های استقرار یافته را دوباره‌سازی می‌کند. بالنو ادامه می‌دهد که زمین و هوا دو «نیم فضا»ی کاملاً متفاوت، لزوماً مکمل زندگی انسان هستند. اگر زمین کیفیت حمایت و پشتیبانی خود را از دست دهد، هستی انسان تهدید می‌شود.

او اینجا به کیبرکه گارد (Kierkegaard) و مفهوم اشتیاق [اضطراب] او اشاره می‌کند. در بستگی ذاتی آنها با ارزشهای ایدئولوژیک و اخلاقی، دو جفت «جلو و پشت» و «راست و چپ»، به وضوح ارتباط نزدیک خود را با تاریخ فرهنگ به نمایش می‌گذارند، ولی قطعاً نه در جنبه‌های انسان خدایی، آنگونه که معمولاً می‌اندیشند، بلکه بیشتر در ارتباط با سازماندهی فضایی محیط.

نقاط ثابت

در مباحث بالنو نکته خاصه با اهمیت اینست که در مفهوم انسانی فضای او نقاط صفر یا ثابتی وجود دارند. او به طور مفصل قطبیت حرکت و بازگشت به مکانهای موروثی (خانه) یا نقطه‌های صفر موقتی (اتاق هتل در یک شهر خارجی) را

ساختار بنیادین خود همگن نیست. استدلالهای بالنو در مورد مبادی محیطی مفهوم‌سازی فضا کاملاً قانع‌کننده‌اند. با توجه به مطالب دومین فصل، این مسأله بسیار اهمیت می‌یابد.

جهان پهناور

دومین فصل کاملاً با اولی متفاوت است. بخش اول اساساً به مکانهای کمابیش پایدار مستقر می‌پردازد. در بخش دوم سه جزء («پهناور، خارج و فاصله»، «مسیر و خیابان»، «مسیر پیاده») با گستردگی فضایی و تحرک سروکار دارند.

این ما را به سوی یک خصوصیت ساختاری در کار بالنو هدایت می‌کند. او مفهوم فضایی خود را در بستر تعرضات معاصر ارائه می‌کند. در هر سطحی، فضای تجربه شده برطبق اصول مکملی شکل می‌گیرد. بالنو پویه‌شناسی [Dynamics] «پشت و جلو»، «حرکت دوگانه اولیه ترک کردن و بازگشتن» را که فضای انسانی را مفصل‌بندی می‌کند توضیح می‌دهد. این مسأله او را به سوی تفسیر همه انواع مسیرها، راهها، و جاده‌ها و اینکه چگونه فضا در طی این حرکات تجربه می‌شود رهنمون می‌شود. سپس به فضای برداری می‌رسیم. این نوع فضا کاملاً با فضای ریاضی متفاوت است. مسیر- فضا یا فضای برداری، با تجارب واقعی انسان در طول حرکت بین دو نقطه روی نقشه

متضاد با (یاده) به عنوان فضای محصور طبقه‌بندی می‌کند. این قسمت که به نمونه‌های متعددی از نشانگرهای نمادین از چنین نقاط ثابتی اشاره دارد، بسیار مهم است، زیرا مایه‌هایی از نژادشناسی فضا را در خود دارد.

رودخانه و قطب نما به عنوان سامانه‌های جهت‌یابی

بقیه سامانه‌های جهت‌گیری چهار جهت قطب نما هستند، که در فرهنگهای مختلف به صورتهای متفاوت تفسیر شده‌اند. (فروبنیوس Frobenius: ستونهای طلایی نگاهدارنده آسمان). با رجوع به جنسن Jensen (۱۹۴۷)، او رودخانه را به عنوان سامانه مرکزی جهت‌یابی معرفی می‌کند که، در سطح افقی، معیارهای مهمی نظیر به سوی بالا و به سوی پایین، چپ و راست را با توجه به آب که از کوهستان به سمت دریاچه یا دریا روان می‌شود ارائه می‌دهد. چنین سامانه جهت‌یابی می‌تواند برای یک ذهن مدرن کاملاً گیج‌کننده باشد (جهت متناقض و کمبود حوزه‌های قطعی)، اما منطقی به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

بدین‌گونه نخستین فصل اساساً به مفاهیم اولیه فضا که در محیط انسانی ریشه داشته و، خاصه، مرتبط با انسان‌شناسی سکونت و اقامت هستند، می‌پردازد. نتیجه‌گیری کلی: فضا در کل در

دورافتاده و نامتعارف، و خلاصه اینکه، عصر اکتشاف. (The age of discovery) در این زمینه، بالنو به نظریه فقدان مرکز (Verlust der Mitte) سدلمایر (Sedlmayer) اشاره می‌کند. روان انسان ریشه‌های نابش را در مکان بومی خود، آنجا که در گذشته به عنوان مرکز جهان تلقی می‌کرد، از دست داد. موقعیت انسان در این جهان به طور جدی زیر سوال رفت، و در رویارویی با ابعاد فضایی که ناگهان ادراک شده بود نابود گشت. کوپرنیک، فرم کروی زمین را به اثبات رساند، و سامانه قبلی بطلمیوس که جهان را به صورت یک صفحه که دریای مدیترانه را در برگرفته رد کرد. روش کهن‌شناسایی بر اساس جهان محلی منسوخ شد. اکنون خورشید مرکز سامانه سیاره‌ای ما بود و سماوات در بینهایت محو می‌شدند. گراور معروفی که گنبد آسمان را نشان می‌دهد که بوسیله بازویی دراز شده به سمت بینهایت شکافته شده است، تغییرات انقلابی الگوها را به وضوح به نمایش می‌گذارد.

معماری باروک و شور بیکران

بالنو همچنین این تغییر را آنگونه که در معماری باروک منعکس می‌شود تفسیر می‌کند. یک شور و اشتیاق نسبت به بیکران وجود دارد. محصور کننده‌های فضای معماری به روشهای گوناگون تغییر چهره می‌دهند (دکوراسیون پلاستیک،

مرتبط است. این کاملاً با خط هندسی که دو نقطه را به هم وصل می‌کند متفاوت است. یک مفهوم انقلابی دیگر در کار بالنو وجود دارد. فضا از ابتدا وجود نداشته است، آنطور که در مفاهیم اقلیدسی فرض می‌شود. فضا در احساس انسان بالیده است. به عنوان مفهومی وابسته به ادراک و فرهنگ انسان، از ابتدا کاملاً با سکونت و زیستگاه بستگی داشته و متعاقباً به وسیله بسط و توسعه ادراک فضایی انسان تکامل یافت. بالنو این مسأله را با یک استدلال قانع کننده به اثبات می‌رساند. تغییرات شگرف در آغاز عصر مدرن روی دادند. این تغییرات با یک واقعه تاریخی مهم مشخص می‌شوند: پترارک شاعر، در سال ۱۳۳۶ با بالا رفتن از کوه ونتو، تجربه شورانگیز خود را از آسمان بی انتها توضیح داد. این مسأله برای زمانه‌ای که توضیحات و تفاسیر به گستره‌های بیرونی نمی‌پرداختند بلکه در عوض به روح و روان یا شاید بتوان گفت در اندرون نامحدود خود اختصاص داشتند، قابل ملاحظه بود. بالنو این تغییر تعیین کننده را با آنچه بعدها روی داد به هم ربط می‌دهد: کشف قوانین حرکت سیارات، گذر از دریانوردی مرسوم، اشتیاق ناگهانی برای درنوردیدن اقیانوسها، کشف قاره آمریکا و تأثیرات غریب آن بر اندیشه غربی، کشف بسیاری فرهنگهای

خارج حرکت کرده و به «نقاط ثابت» خود باز می‌گردند. خیابانها غالباً از مسیرهای پیاده، ساده فراتر می‌روند، گاهی در دوره‌های بسیار کوتاه زمانی، گاهی در بلند مدت. خیابانها رفت و آمد را [به خود] جذب می‌کنند؛ آنها همگام با تکنولوژی توسعه می‌یابند. آنها در ابتدا کاملاً به منظر محدود شده بودند. تکنولوژی مدرن به آنها امکان استقلال بیشتری می‌دهد.

گونه شناسی بالنو در مورد حرکت خارج از خانه بسیار پیچیده و ارائه‌کننده چشم‌اندازهای ارزشمندی است، خاصه اگر با کلیشه‌های ضعیف ادبیات معماری مقایسه شود (الکساندر: جامعه و محرمیت). ولی چشم انداز اساسی که بالنو در اینجا ارائه می‌کند اینست که: او توضیح می‌دهد که چگونه شبکه‌های حرکت تجارب فضایی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. خیابانهای یک شهر استقلالی روشن به دست آورده، حالت‌های فضایی مخصوص به خود را می‌سازند، یک منظر همگن مخصوص به خود ایجاد می‌کنند. لینشوتن (Linschoten) همچنین فضای گذرگاه را به عنوان «فضای غیر قابل کشت»، یا دقیقتر، نوعی کویر مشخص می‌کند. سامانه خیابانها دیگر مستقیماً وابسته به این یا آن خانه نیست، و یک گونه، فرا فردی از فضا را شکل می‌دهد. این سامانه خنثی است ولی هستی خاص خود را داراست تا جایی که یک سامانه اشتراکی از

آئینه‌ها و غیره). چشم‌اندازهای هدایت شده در جهت ردیف بی‌پایانی از هالها و اتاقها آشکارا محدوده‌های تعریف شده را زایل می‌کنند. سقفها در بالا به سوی آسمان گشوده می‌شوند. و با دید پترارک، ادراک بینهایت فضا به وسیله بهم پیوستن دو جنبه متناقض فضای باز و بسته.

گشودگی و تنگی

گشودگی در تضاد با تنگی است. بالنو از دوگانه‌های متضاد برای تعریف مضامین خود بهره می‌برد، تا نشان دهد که هر دو را می‌توان در رویه‌های کاملاً متفاوت فضایی به کار برد. لباسها می‌توانند تنگ باشند و بلکه همینطور یک آپارتمان، یک شهر، فضای سبز، یک دره؛ و همگی را می‌توان با نقیضهای گشوده‌شان مقایسه کرد. فضای دور دست خارجی نیز فقط وقتی با آنچه در دسترس و آشناست مقایسه شود معنا می‌یابد. بالنو از ریلکه، هس، و خصوصاً نیچه، که همگی با تعادل بین دور دست و در دسترس، بین ناشناخته و آشنا با ملاحظه تکوین شخصیت و فردیت انسان موافق بودند، نقل قول می‌کند.

گونه شناسی حرکت خارج از خانه

مباحث طولانی به گونه‌های مختلف مسیرها، خیابانها، راهها، که در هر سطحی به حرکت انسان اشاره دارند اختصاص داده شده است. حیوانات نیز مسیرهایی دارند که در آنها به سوی

حال بالنو ادراک خود را نسبت به همان موضوع به شکلی بسیار واقعی باز می‌یابد: [آنگاه که] خانه مورد بحث قرار می‌گیرد، معماری وارد می‌شود. عنوان قسمتهای اصلی عبارتند از: «معنای خانه» / «فضای مقدس» / «دنجی» / «در و پنجره» / «بستر» / «بیدار شدن و به خواب رفتن».

خانه ارزشهای اولیه خود را حفظ کرده است

بالنو از نویسندگان مختلفی که خانه را به عنوان مرکز جهان مشخص کرده‌اند نقل قول می‌کند. این مفهوم اساطیری از مرکز جهان [axismundi] باید در انتقال به ابعاد بزرگتر فضا به شکلی که در بالا مورد بحث قرار گرفت کنار گذاشته شود، اما در سطح خانه به طور وسیعی حفظ شده است. امروز جامعه مدرن ناگزیر خواهد بود بار دیگر سکونت را به عنوان وضعیت بنیادین انسان دریابد. این مسأله چیزی بیش از بودن محض را امکان‌پذیر می‌سازد. بالنو منتقدانه به فرد اگزیستانسیالیست اشاره می‌کند، که خود را به عنوان یک بیگانه ازلی که به طور اتفاقی درون جهان پرتاب شده است، می‌بیند. ولی سکونت، از نظر بالنو، به معنای در خانه بودن و می‌توان گفت، در مکانی مشخص، است و این بر وضعیتهای خاصی دلالت دارد. بسیاری

ارتباطات فضایی را شکل می‌دهد. فرد نقوش بومی خود را از دست می‌دهد، بی هویت [بی‌نام] می‌گردد. به‌طور مشابه، منظر طبیعی شخصیت خود را از دست می‌دهد، مثلاً، آنگونه که از پنجره یک اتومبیل در حال حرکت مشاهده می‌شود. اصول تازه‌ای غالب می‌شوند: کارایی، وضعیتهای جاده‌ها. نشانه‌ها و نام مکانها برای جهت‌یابی مسافر ناآشنا با محیط محلی مورد نیازند.

«همه جاده‌ها به سوی انتهای جهان رو می‌کنند.» به نظر لینشوتن، خیابان به شکلی مرکزگریز با فضای مسکونی مرتبط است. این بیان جهانی است که انسان دیگر تماماً در خانه نیست. از سوی دیگر، مفاهیم نمادین و فلسفی زیادی به مسیر مرتبطند، جاده، به عنوان یک وضعیت بشری (تائو، چین، انسان به عنوان یک آواره ابدی که هیچ‌گاه در یک مکان ثابت آرامش نمی‌یابد). در سراسر کتاب، بالنو بر این دو وجه تأکید می‌کند: انسان به عنوان ساکن و آواره، به عنوان یک مخلوق مرکز گرا و مرکز گریز. و او این ایده را در پاراگراف‌های بعدی، با استفاده از تأملات پدیدار شناختی و یا مطرح کردن منابع ادبی به شرح و تفصیل می‌دهد.

خانه و احساس امنیت

نخستین فصل، که با تکامل محیط فضا مندم نزدیک انسان سروکار داشت، بیشتر نظری است.

فضای مقدس

پاراگرافهای بعدی به ارتباط نزدیک بین فضای مقدس و فضای محافظت شده خانه می‌پردازد. حتی مفهوم غیر مذهبی لوکوربوزیه نتوانسته به این معنای مقدس، که در کنترل فردی و اجتماعی با توجه به حباب شخصیتی مفهوم پیدا می‌کند، خدشه وارد کند. هیچکس نمی‌تواند بدون رضایت ساکن به محل مسکونی وارد شود. فضای خصوصی از نظر حقوقی حفاظت شده است. «خانه و معبد اساساً یکی هستند» (واند در لیوف Van der Leeuw)

صافیهای برای محافظت

بالتو توضیحات بسیار پرمایه ای در مورد عناصر عینی که محرمیت خانه را ضمانت می‌کنند دارد. فضای سکونت به بازشوهایی به سمت خارج نیاز دارد، در غیر اینصورت اتاقهای داخل به سلولهای زندان تبدیل خواهند شد. خاصیت نیمه نفوذپذیر در امکان باز و بسته شدن را می‌دهد. کسی که مالک یا ساکن منزل است تصمیم می‌گیرد چه وقت و برای چه کسی درب خود را بگشاید. این مسأله برای فرد یک نوع آزادی شخصی به وجود می‌آورد تا به قلمروی خصوصی خود پناه ببرد. ساکن بین دوستانش که امکان ورود دارند، و بیگانگان که خارج نگاه داشته می‌شوند، تفاوت قائل می‌شود. قفل و کلید برای این مکانیسم اجتماعی اساسی هستند. به علاوه، بدین دلایل،

اندیشه‌های مرتبط با خانه احساس امنیت و پناه را مطرح می‌کنند.

کارکرد انسان شناختی خانه

بالتو حتی فراتر رفته، یک «کارکرد انسان شناختی از خانه» در سراسر متن زندگی انسان مبنا قرار می‌دهد: یک احساس امنیت برای خودشناسی انسانها ضروری است. فقط یک ساکن می‌تواند گوهر خود را یافته و انسانی کامل گردد. بدون مسکن خود، «تباهی درونی انسان اجتناب ناپذیر است.» (۱۳۶) او به گونه اشاره می‌کند، که در «فاوست» اش، مردی را در نظر گرفته که از یک مسکن محروم شده تا یک «غیر بشر، بدون هدف و بدون تکیه گاه [سکون و آرامش]» باشد. بالتو نشان می‌دهد که «کارکرد انسان شناختی خانه» باید دوباره کشف شود. پس از کار افتادن بسیاری سامانه‌های متداول، هر اشاره‌ای به امنیت شبهه برانگیز شده است. برخلاف شیلر (Schiller)، که خانه را نادیده گرفته و می‌اندیشد که انسان باید با جهان خصمانه خارج روبرو شود، بالتو تعادل دوگانه تنش مرکز گریز در جهان خارج و آرامش مرکز گرا در خانه محافظت شده را مبنا قرار می‌دهد. به نظر او، این تعادل پیش نیاز سلامت انسان است.

معمولا در رختخواب به دنیا می‌آید و در رختخواب می‌میرد.

پدیدار شناسی بیدار شدن و به خواب رفتن

این اسباب و اثاثیه مرتبط با دوگانگی جسمانی انسان که بالنو با جزئیات زیاد و با توجه به ارتباطات پیچیده‌اش توضیح می‌دهد: ایستادن و دراز کشیدن، فعالیت بدنی و استراحت، کشیدگی عضلانی و استراحت عضلانی، ادراک هوشیارانه محیط و توقف همه ارتباطات حسی در طول خواب. بالنو اهمیت بسیاری به این ارتباطات دوگانه می‌دهد و به دقت مراحل انتقالی را توصیف می‌کند: بیدار شدن و به خواب رفتن. او ملاحظات بسیار جالبی با توجه به دوباره‌سازی جهان فضایی شخصی و استحاله آن به نفع وضعیتهای ناهوشیار هنگام خواب شب ارائه می‌کند. با خواندن همه این توصیفات قانع کننده از وضعیتهای بنیادین انسان، خواننده از ساختگی بودن اصول طراحی مدرن و تهی بودن معماری از همه این ارتباطات اساسی در مورد انسان و فضا به هراس خواهد افتاد.

وجوه فضا

این فصل نوعی گونه‌شناسی فضا مرتبط با فرم‌های خاصی از رفتار انسان («فضای برداری»، «فضای عمل»، «فضای حال حاضر یا آنی»، «فضای انسانی برای زندگی با هم»)

باورهای سنتی برای آستانه ارزش بالایی قائلند. امروز این ارزشها از دست رفته‌اند زیرا امنیت در گروهی سطوح بالاتر اجتماعی است (شهر و ایالت).

پنجره فقط وسیله ای برای ورود نور روز به داخل نیست؛ بلکه همچنین «چشم خانه» است که به ما اجازه می‌دهد جهان خارج را مشاهده کنیم. غالباً این رابطه دوسویه پالایش می‌گردد. پرده‌ها امکان دیدن بیرون را می‌دهند بدون اینکه مشاهده گر دیده شود. بالنو همچنین به معنای پنجره در روماتیسیسم در برخی نوشته‌های ریلکه اشاره می‌کند: یک قاب که به بخش خارجی معنای خاصی می‌دهد.

رختخواب

یک عنصر بسیار مهم در اندیشه‌های بالنو درباره خانه رختخواب است. آتشدان معنای خود را به عنوان مرکز خانه از دست داده است. بعدتر میز به عنوان محل غذا خوردن خانواده تا حدودی جایگزین آن شد. ولی حتی امروز، مهمترین مرکز رختخواب است. صبحگاه، نقطه شروعی برای رفتن به کار خارج از خانه و، شامگاه، نقطه بازگشت بعد از یک روز پرمشغله است. فراتر از آن، خصوصی‌ترین قسمت در یک خانه یا یک آپارتمان است. در کل برای بازدیدکنندگان قابل دسترس نیست. این چرخه روزانه رفت و آمد در سطح چرخه زندگی نیز باز تولید می‌گردد: انسان

فرد از نظر تنش جسمانی و روانی، برای رفتن از یکی از این نقطه ها به دیگری چه چیزی را تجربه می کند، به شکل بسیار تأثیرگذاری شرح می دهد. وضعیتهای زیستی ارتباط برداری ممکن است با وضعیتهای مورد نظر معمار متفاوت باشند! خلاصه اینکه، بالنو درس مهمی را به معماران و طراحان می دهد، اینکه بیاموزند هنگامی که با قلم خود طراحی می کنند اندکی بیشتر بیندیشند.

فضای عمل

بالنو در بسط مفهوم برداری، «فضای عمل» را که مفهومی سه بعدی از فضا مرتبط با آسایش کالبدی است، که مطابق با انواع فعالیتهای انسان ساخته و سازمان دهی شده است تشریح و طبقه بندی می کند. (انبار کالا، مخزن، گارگاه کارهای دستی، مکان مطالعه، کتابخانه، غیره). ملاحظات ژنتیک بالنو در این فضا قابل توجه است: محیطهای فضا مند فقط تا گستره های محدودی به وسیله افراد سازماندهی می شوند. ما همگی در آنها به دنیا می آییم، می آموزیم ارزشهای درونی را که از لحاظ «رفتار بسامان» بر آنها فرمان راننده و با آنها هماهنگند بفهمیم. ما همگی مقتضیات «تربیت خوب» را می دانیم (در آلمانی: 'sie ist, gute Kinderstube' 'aus gutem Hause'). پیشنهاد دیلتی در مورد تفسیر چنین فضای بسامانی به عنوان

یا بیشتر مرتبط با وضعیتهای محیطی («فضای روز» و «فضای شب») یا مابین آنها («فضای خلقهای خوب یا بد») ارائه می کند.

فضای برداری

عبارت «فضای برداری» [Hodological spase] از کلمه یونانی «Hodos»، مسیر، راه، مشتق شده است. بر خلاف مفهوم ریاضی فضا آنگونه که روی نقشه ها، پلانها، غیره ارائه می گردد، «فضای برداری» در وضعیتهای گونه شناختی، جسمانی، اجتماعی، و روانشناختی که یک فرد در راه خود از نقطه A به نقطه B با آنها خواه در یک منظر باز یا درون وضعیتهای شهری یا معماری، مواجه می شود، ریشه دارد. بالنو بسیاری ملاحظات جالب را از معانی فرهنگی فواصل برداری آنگونه که با فواصل هندسی مقایسه و سنجیده می شوند بیان می دارد (زبان و فرهنگ در دره های کوهستانی؛ وضعیتهای سنتی تردد در نواحی کوهستانی؛ ساختار منظر جنگ با تمرکز بر خط مقدم). ولی نکته مشخصاً حائز اهمیت توضیحات او در مورد یک آپارتمان و، مثلاً «شخصیت غار مانند» آن است. در بیان معمار از یک پروژه خانه سازی، دو نقطه در دو آپارتمان متفاوت در کنار هم قرار گرفته اند ممکن است فقط ۳۰ یا ۴۰ سانتیمتر از هم فاصله داشته باشند (به وسیله یک دیوار از هم جدا شده اند). ولی، بالنو این مسأله را که

(مثلاً بینس ونگر (Binswanger) و تفکرات خود کاملاً غنا می‌بخشد.

فضای حال حاضر

بخش «فضای آئی یا حال حاضر» عمدتاً با پدیده رقص و چگونگی ارتباط آن با تجارب فضایی سر و کار دارد.

نیروی فضا- ساز عشق

توضیحات بالنو از «فضای همزیستی انسانها» بسیار جذاب است. از یک سو، بی‌رحمی «فضای تنازع بقا» وجود دارد که مرزهای فضایی آشکاری ایجاد می‌کند و هم‌وردی را بین انسانها به وجود می‌آورد. از سوی دیگر «آفرینش فضا در اثر نیروی عشق» هست و پدیده غریبی که این «همزیستی عشاق» فضا را از نظر کمی گسترده نمی‌کند: عاشقان در یک فضا شریکند؛ آنها یک خانه برای خود می‌آفرینند.

فضامندی زندگی انسان

فصل پنجم یک ترتیب نظری از آنچه در فصول قبلی دریافت شده ارائه می‌کند. سه بخش وجود دارد («در فضا بودن و فضا داشتن»، «گونه‌های فضای فردی»، «چکیده و چشم انداز»). در آغاز، بالنو مفهوم ادراک روانشناسی (فضای دانسته) را زیر سؤال می‌برد و شرح خود را از فضا به عنوان یک «رسانه» [محیط رابط] متناقض که به شکلی دیالکتیک بین شیء و پیرامونش، میان

«ذهن مجسم» از دیدگاه هگل در معماری اهمیت بسیاری دارد، ولی، - اگر معماری به عنوان زنجیره‌ای از ابعاد انسان شناختی در نظر گرفته شود- نمی‌توان آن را صرفاً در سطح فلسفی مورد بحث قرار داد.

فضای روز و فضای شب

«فضای روز» فضای بینایی است. «فضای شب» اساساً فضای لامسه و شنوایی است (بینایی غیر مؤثر است). در این گستره‌ها، بالنو به طور اعجاب آوری طیف کاملاً متمایزی از فضای گرگ و میش، شفق، نیمه تاریک را توضیح می‌دهد: شخصیت متناقض جنگل، آزاد برای رفتن به هر جا ولی از نظر دید کاملاً محدود شده است، فضای تنگ مثل سایه‌ای فرد سرگردان را همراهی می‌کند. به طور مشابه مه، بارش سنگین برف، و شفق وضعیتهای فضا را تماماً تغییر می‌دهند. گوته می‌گوید: «شب هزار هیولا می‌آفریند».

فضای خلقهای خوب و بد

«فضای خلقهای خوب یا بد» به حالت‌های بیرونی مختلفی مرتبط است («تنگی و پهنه»، «تأثیرات حسی و معنوی رنگها»، «فضاهای داخلی») و حالت‌های درونی («فضای خفقان آور قلب هراسان»، «فضای وجد آمیز») بالنو این مفاهیم را به واسطه نقل قول‌هایی از ادبیات، مباحث علمی

این در مقابل ترس از بی‌خانمانی است، که احساس تباه‌شدگی را القا می‌کند. این‌باز با ایجاد خانه برای تأمین حفاظت در تقابل است، ولی از آنجا که هیچ حفاظتی قطعی نیست، آگاهی نسبت به سطوح عالیتر امنیت در ابعاد بزرگتر فضایی حائز اهمیت است.

قطعاً، دیدگاه فلسفی بالنو با اگزستانسیالیسم که اولویت را به «فضای حفاظت کننده» می‌دهد مخالف است. همگام با بشارل او «متافیزیک آگاهانه» اگزستانسیالیست‌ها را در درجه دوم قرار می‌دهد: «خانه جهان نخستین وجود انسان است. قبل از اینکه او «به درون جهان پرتاب شود»، ... انسان درون گهواره خانه نهاده شده است.»

نتیجه

ما خطوط اصلی مطالعات بالنو را در مورد «انسان و فضا» دنبال کرده‌ایم، تا بیانی از مطالعات گسترده و ژرف او ارائه کنیم تا آنجا که در مورد کتابی با بیش از ۳۰۰ صفحه امکان پذیر است. این مسأله به روشنی نشان داده شده که خاستگاه بالنو فلسفه، خاصه پدیدارشناسی با کنجکاوی تحسین برانگیزش در مورد جنبه‌های فراوان این موضوع مهم، است. در سوی دیگر، بالنو بیان نمی‌دارد که مطالعه تجربیات انسانی از فضا صرفاً یک مسأله فلسفی است. برعکس او پژوهشهای خود را به روانشناسی گسترش

طبایع انسان (جسمی و روانی) و وضعیتهای محیطی ساخته می‌شود، ارائه می‌دهد.

مخالف با اگزستانسیالیسم

بحث اصلی، دیدگاه اگزستانسیالیستی (هایدگر، سارتر) مبنی بر «پرتاب» شدن به دنیا را زیر سؤال می‌برد. بالنو یافته‌های خود را خلاصه کرده ادعا می‌کند که سکونت به معنای ریشه داشتن در جایی، به معنای در خانه بودن و محافظت شدن در یک مکان خاص است، و اینکه فضا‌مندی انسان را می‌توان در کل به «سکونت» تعبیر کرد. او سپس گونه شناختی خاص خود را از «فضای فردی» شامل «سه حوزه سکونت» («کالبد»، «خانه» و «فضای باز») معرفی می‌کند و دیدگاه خود را با پشتیبانی مطالعات رفتاری جانورشناسی و روانشناسی حیوانات می‌یابد (اوکسکول (Uexkull)، هایدگر، پیترز (Peters)، پورتمن (Portman)؛ حیوانات آزادانه در فضای همگن زندگی نمی‌کنند، بلکه نقاط ثابتی در قلمروهای معین دارند که از آنها عزیمت کرده و برای استراحت و محافظت به آنها بازمی‌گردند).

چهار سطح تعدیل شده فضا‌مندی انسان

چکیده به چهار سطح تعدیل شده فضا‌مندی انسان اشاره دارد: یک محرمیت ابتدایی ساده فضایی، احساس امنیت مثل آنچه کودک دارد.

با سکونت، به اشیاء ساخته شده، به ساختمان، است.

۲- مفاهیم جهانی و کیهان شناختی فضا یک رویداد درجه دو است: مفهوم بی‌کرانگی جهانی و کیهان‌شناختی فضا ایده بسیار جدیدی در تاریخ اروپاست: در قرن ۱۴ آغاز شد و با تاریخ جدید کشفیات و علوم توسعه پیدا کرد. از نظر تاریخی، عمده خاستگاه‌های فضایی به افسانه‌ها پیوسته اند. ایدئولوژی‌های اولیه باید که در زمینه‌های محلی خود بازسازی می‌شدند. نظریاتی که بر اساس متافیزیک شکل گرفته بودند قویاً زیر سؤال رفتند. از این‌رو مطالعه روی زیستگاه‌های قدیمی ممکن است در بازسازی یک انسان‌شناسی غیر-اروپا محور بسیار با اهمیت باشد.

۳- فضا از جنبه انسان‌شناختی همگن نیست: بالنو فضا را به عنوان یک رویداد ادراکی بین انسان و محیط معرفی می‌کند. از دیدگاه انسان‌شناسی، مفهوم متداول (که هر روز کمتر مبنای قرار می‌گیرد) فضای همگن به یک افسانه تبدیل می‌شود: فضاهای متعددی وجود دارند. بالنو طیف وسیعی از فضاهای مرتبط با آسایش و سکونت و حرکت در طول مسیرها را شرح می‌دهد، که وسیعاً با فضاهای روز و شب، فضای وجدآمیز، فضای آنی،... سر و کار دارند.

می‌دهد، به رفتار انسان و حوزه‌های قراردادی معماری: سکونت در یک ساختمان، یک آپارتمان، در یک خانه.

در ابتدای مقاله حاضر، ما به این حقیقت اشاره کردیم که، همراه با مطالعات میرچا الیاده و داگبرت فری، مطالعات ا. اف. بالنو در مورد انسان و فضا به واسطه نوربرگ-شولتز، به حوزه نظریه معماری وارد شده است. در نتیجه ما می‌خواهیم اینجا بر دستاوردهای بالنو برای پژوهش‌های معماری در هفت نکته ذیل تأکید کنیم.

در این مسیر مسأله مرتبط با نظریه معماری اینست که بالنو شاید با ارائه یک برنامه پژوهشی وسیع هدایت شده به سوی یک «انسان‌شناسی فضا»، به سوی یک «انسان‌شناسی سکونت»، یک «انسان‌شناسی ساختمان» بیشترین مساعدت را کرده است. در ذیل ما تلاش خواهیم کرد هفت دستاورد اصلی او را فهرست کنیم:

۱- مفهوم کهن فضا مرتبط با اساس سکونتگاه‌ها و زیستگاه‌ها است: بر پایه ریشه‌شناسی کلمه آلمانی «Raum» (فضا) و اصطلاحات مرتبط دیگر، بالنو شکل معقولی نشان می‌دهد که تصور از فضا اصالتاً به طور نزدیکی مرتبط با محیط محدود زیستگاه‌هاست. کاربرد متعارف چنین موضوعی نیز، کاملاً مرتبط

۶- کاملاً مرتبط با میرچا الیاده، ولی برخلاف تعبیر مذهبی او، بالنو معتقد است که فضای کهن دارای مرکز بوده و چنین «مراکز جهانی» نشانه‌گذاری شده بوده‌اند: محقق تاریخ مذاهب میرچا الیاده اصول ساختاری مفاهیم جهانی مذاهب باستانی بسیاری را تجزیه و تحلیل کرد ولی آنها را بر پایه «مکاشفات» (تعبیر روحانی) تفسیر کرد و از اینرو در حوزه‌های متعارف متافیزیک و الهیات باقی ماند. درست در مقابل الیاده، بالنو، با دنبال کردن موضوع اصلی خود، سرچشمه‌های محیطی مفاهیم فضا، بر جنبه های فضایی چنین پدیده‌های مذهبی تأکید کرده و بر یک طیف وسیع از عناصر عینی و معماری وابسته به چنین «مراکز جهانی» یا «axis mundi» تمرکز می‌کند. از اینرو او بنیانی برای مطالعات عینیت‌گرا یا استقرایی مکان نگارانه یا معمارانه در مذاهب فراهم می‌آورد.

۷- فضا (مشمول بر مسکن و ساختمان) موضوع مهمی در پژوهش‌های فلسفی و انسان‌شناختی است: مطالعات جزئی نگر و پرمایه بالنو یک کشش قوی ایجاد می‌کند. قطعاً بینش‌های بنیادی فلسفی و انسان‌شناختی برپایه ملاحظات محیط پیرامون خودمان بسط خواهد یافت و استدلال‌های او کاملاً قانع کننده هستند. ما درمی‌یابیم که اشتیاق شبه- مذهبی مورخ ما را

۴- فضا اساساً به سکونت مرتبط است: فضا دوگانه‌های وجودی را نشان می‌دهد. خانه یا مسکن مهمترین مرکز زندگی روزانه انسان است، برخلاف خارج که ناآشنا و متحرک است. انسانها قطعاً به این حمایت که به وسیله مسکن تأمین می‌شود نیازمندند؛ آنها اختصاصاً به مکانی برای خواب که مسکن آن را تأمین می‌کند نیاز دارند. مکانی که آنها در آن ساکنند نقطه ثابتی در هستی کمابیش ایستای آنها ایجاد می‌کند و نقطه ایست که هر روز بعد از فعالیت‌های روزانه خود در خارج از خانه به آن باز می‌گردند.

۵- فضای انسان‌شناختی در روابط دوگانه تبیین می‌گردد: بالنو گونه‌های جدید و بسیار شگفت‌انگیزی از اندیشه را به کار می‌بندد، ارتباطات اسمی. او به وضوح فضا را به عنوان این یا آن تعیین نمی‌کند، ولی نشان می‌دهد که چطور حوزه‌های مختلف به هستی انسان مرتبطند، که هستی انسان نوعی ضرباهنگ میان قطب‌های مخالف است. از اینرو او یک «نظریه نسبیت» بسیار پیچیده از روابط دوگانه یا مکمل از فعالیتها و تجارب فضایی می‌سازد. وضعیت‌های محیطی و انسانی فضا را در روابط دوگانه ساختار می‌بخشد. به نظر می‌رسد بالنو یک حقیقت بسیار کهن و عمیقاً ریشه دار از هستی فضا مند ما را کشف کرده است.

پدیده بنیادین نظریه معماری: رفتار آشیان -
ساختمانی میمونهای نوع عالی).
۳- برخلاف اصطلاح انگلیسی (center)، کلمه
آلمانی «Mitte» لزوماً به معنای مرکزیت
دایره‌ای نیست. «Mitte» همچنین می‌تواند
وسط یک فاصله خطی را نیز شامل شود یا
«Mitte» به مثابه «آستانه»، مثلاً، بین دو
منطقه یا دو اتاق.

از تجربه و تأمل روی یکی از مهمترین حالت‌های
انسانی بازمی‌دارد: فضا و سکونت به عنوان
واقعیتی انسانی و فرهنگی به وسعت جهان.
آن‌که غنای این کتاب را هنگامی که اولین بار
در ۱۹۶۳ منتشر شد دریافتند بدون شک تأیید
خواهند کرد که بالنو را می‌توان به عنوان پدر
انسان‌شناسی معمارانه و فضا‌مند معرفی کرد.

یادداشت‌ها

۱- این مقاله، با عنوان «نظریه اتو فردریش
بالنو در باب مفهوم انسان شناختی فضا»، اولین
بار در پنجمین کنگره بین‌المللی «انجمن بین
المللی نمادشناسی فضا»، Hochschul de
Kynste، برلین، ۲۹ تا ۳۱ ژوئن ۱۹۹۲، و،
«خانه سنتی و خانه مدرن بین‌المللی شده:
مسکن در اسکاندیناوی»، دانشگاه
Trondheim، نروژ، ۲۰ تا ۲۳ اگوست،
۱۹۹۲، ارائه گردید.

۲- نویسنده به اهمیت انسان شناختی مفهوم
بالنو از فضا باور پیدا کرده است. او در
پژوهش‌های خود به نتایج مشابهی رسیده است،
خاصه در پژوهش روی قوم‌نگاری معمارانه
(معماری معنایی و نمادین در چارچوب تشریفات
آیین شینتو در روستایی در ژاپن)، نژادشناسی
(مفهوم مسکن، قلمرو، و فضا در میان جمعیت
صیادان و گردآورندگان کهن، آینو) و
منشأشناسی (Primateology) پژوهش در